

# شعرو

داریوش آشوری

# اندیشه

ویرایش سوم



## فهرست

|     |   |
|-----|---|
| ۱   | یادداشت برای ویرایش سوم                                   |
| ۳   | یادداشت برای ویرایش دوم                                   |
| ۴   | دیباچه‌ی چاپ یکم  |
| ۷   | رمان، رمان شعر، شعر رمان                                  |
| ۴۴  | در پی گوهر شعر  |
| ۵۸  | شعر و اندیشه  |
| ۶۹  | درباره‌ی دات شعر  |
| ۷۵  | درباره‌ی تعریف شعر  |
| ۸۸  | درباره‌ی شاعری ما   |
| ۱۵۱ | سما و نوآوری‌های اش                                       |
| ۱۲۵ | حان و جهان، همسخنی بیما و حافظ                            |
| ۱۳۳ | صتاد لحظه‌ها  |
| ۱۴۶ | سپهری در سلوک شعر   |
| ۱۶۹ | هر و بیش، درنگی در یک اثر از کورلیس اش                    |
| ۱۸۳ | آیا شعر همچنان رسانه‌ی اصلی فرهنگی ما خواهد ماند؟         |
| ۱۹۱ | سیری در سلوک معمولی مهدی احوان ثالث                       |
| ۱۵۵ | ژان-نل سارتر و ماهیت ادبیات                               |
| ۲۱۸ | وای بر ما! درود بر ما! گزارشی از پاره‌ای از «چس گمت ررشت» |
| ۲۲۳ | چند نکته در شرح دیوان حافظ                                |
| ۲۳۱ | دنیای هولناک نکت  |
| ۲۴۱ | کرگدن، کالد شکافی یک رویداد                               |

# زبان

## زبانِ شعر

### شعرِ زبان

بیرار ام ار آن گوش که آوارِ بی اِشود  
و آگاه بشد ار حرد و دانش سابی  
حلال الدس مولوی

۱

همه چیر را نه ریان می شاسیم، امّا ریان را حر نه ریان می توان شناخت  
ریان را نه تنها چیری که در جهان همانند می توان کرد نور است چرا که ما  
همه چیر را نه نور می بینیم، امّا نور را حر نه نور می توان دید نور خود  
روشگرِ حویش است آن چنان روشگری که همه چیر را پدیدار می کند،  
امّا خود پنهان می ماند نور است که نه چشمانِ ما توان دیدنِ هر آن چیری  
را می دهد که دیدنی ست امّا ریان هر آن چیری را که شنیدنی ست نه ما  
می شنوایم ریان نور گوش های ما ست و ما پرتو افکندن بر هر آنچه  
دیدنی ست و نادیدنی، حس و فهم و عقلِ ما را بسا و دانا می کند امّا در این  
میان خود پنهان می ماند و تنها آنگاه پدیدار می شود که با آگاهی و  
پافشاری بحواهم گوشِ خود را بر هر آنچه از راهِ ریان نه ما می رسد  
برسدیم و نه ریان چشم ندوریم، بر این بُرداری که همه چیر را نه ما  
می رساند، و در میانه خود را بر هم چنان که بحواهم چشم را بر هر آنچه  
دیدنی ست برسیدیم و بر این روشگر حیره شویم که همه چیر را در برابرِ

ما نمایان می‌کند، اما خود پنهان می‌ماند ریان را هم نه ریان می‌توان شاحت، همچنان‌که نور را نه نور یس ریان بیر سوری دیگر است نور جهانِ پدیدار، جهانِ فراچشم ما را روش می‌کند، اما ریان جهانِ فراگوش ما را یعنی نه تنها از آنچه در برابر چشم پدیدار تواند شد حر می‌دهد، بلکه از هر چیزی که در برابر چشم پدیدار نتواند شد بیر به تنها از آنچه هست حر می‌دهد، بلکه از هر آنچه بوده است و تواند بود بیر ندین سان، ریان واسطه‌ای ست میانِ اسنان و جهان، یعنی «هرآنچه هست و بوده است و تواند بود»

نا ریان است که ما در پهنه‌ی بیکرانِ هستی و رمان‌حضور می‌یابیم و بر گردِ «هرآنچه هست و بوده است و تواند بود» دایره‌ای می‌رییم و جهان‌اش می‌نامیم در پرتو این نور است که «هرآنچه هست و بوده است و تواند بود» را درمی‌یابیم و در درونِ حویش حای می‌دهیم و جهان‌مدار می‌شویم — یعنی اسنان در پرتو این نور است که حَسَّ ظاهر و عقلِ عملی ما بهان و ناطی می‌یابد که حَسَّ ناطی و عقلِ بطری‌اش می‌نامیم

«ریان» و «جهان» و «اسنان» سه‌گانه‌ای هستند که هر یک خود و آن دو دیگر را در بر می‌گیرد و وجود هر یک شرطِ وجودِ آن دو دیگر است و برای هیچیک نمی‌توان پیشیگیِ منطقی شاحت چرا که نا هم دایره‌ی هستی را تمامیت می‌بخشد و هر یک برای آن دو دیگر شرطِ لازم و پیشین هستی‌شناسیک (انتولوژیک) است ذاتِ اسنان با ریان است که در «جهان» پدیدار و حایگیر می‌شود، یعنی نا «حضور در جهان» و «جهان»، یعنی آن دایره‌ی فراگیرنده‌ی «آنچه هست و بوده است و تواند بود»، با نارتاییدن در ریان بر اسنان پدیدار می‌شود و *ار این راه* عیبیت می‌پذیرد و ریان نا پدیدار کردنِ «اسنان» و «جهان» خود را پدیدار می‌کند و عیبیت می‌بخشد میانِ این سه‌گانگی نسبت‌های سه‌سویه‌ی کیفیتی در کار است که از راهِ آن هستی پدیدار و معادار می‌شود

داتِ ریان پدیدارگری ست ریان «جهان» را در تمامی کلیت و حرئیت‌اش برای ما گزارش می‌کند و «جهان» یعنی دایره‌ی تمامیتِ بخشده‌ی «آنچه هست و بوده است و تواند بود» اما، «تواند-بود» یعنی آنچه نیست و بوده است و گویی حایی در رهدانِ هستی حفته است تا روری از آن‌ها سر به در آورَد و اسنان است که می‌تواند در این رهدان بگردد و «تواند-بود»‌ها را نامد و فراخواند نا این توانایی ست که اسنان در حایگاهی بالاتر از «آنچه هست و بوده است» حای می‌گیرد و آنچه نیست را بیر می‌تواند در حیال آورد و نامد یعنی، آنچه را که در مرتبه‌ی «امکان» است نا شاحتِ عالمِ امکان، یعنی آن «استوای میانِ وجود و عدم» است که اسنان به تنها «هستان» که «بیستان» را بیر می‌تواند شاحت و برحی از آن‌ها را از قوه به فعل درمی‌تواند آورد و یا «تواند-بود»‌ها را به هست‌ها بدل می‌تواند کرد

این فروبرگ‌ریستن از ارفقِ عالمِ امکان به عالمِ هستی ست که به اسنان حایگاهی «ماوراءِ طبیعی»، بر فرارِ طبیعت، می‌بخشد ریرا طبیعت قلمروِ هستی‌هستان است و ریانِ اسنانی ست که می‌تواند از «بیستان» (برای مثال، از «عدم»، از «مرگ»، از «بیستی») بیر همچون هستان سحن بگوید ریان بشر را از ناشنده‌ای طبیعی در میانِ ناشندگانِ دیگر و وابسته به طبیعت به ساحتِ «ماوراءِ طبیعت» برمی‌کشد یعنی، او را اسنان می‌کند که ناشنده‌ای ست ریده در جهان که طبیعت، یعنی هرآنچه جسمانی و مادی ست، بیر بخشی از آن است نه تمامی آن اسنان نا ریستن در ساحتِ جهان چیرهایی را کشف می‌کند که حر برای ناشنده‌ای که در این ساحت می‌رید پدیدار نیست اسنان پدری و مادری و حواهری و برادری و دوستی و دشمنی و حگ و صلح و خدا و شیطان و احلاق و حقوق و ریایی و رشتی و رقص و شعر و موسیقی و *را کشف می‌کند* و یا همه‌ی